

مقام معلم

مرحوم مجلسی روایت کرده‌اند که: روزی شخصی به نام «عبدالرحمان سلمی» به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموزش داد. فرزند دل‌بند امام نیز این سوره را نزد پدر بزرگوارشان قرائت کردند. امام حسین علیه السلام به عنوان پاداش، هزار دینار و هزار خُله به عبدالرحمان سلمی دادند و دهان او را از دُر پُر کردند. عده‌ای از مردم به این کار حضرت اعتراض کرده و گفتند: «آیا این همه پاداش برای او زیاد نیست؟» امام حسین علیه السلام فرمودند: «کار او کجا و پاداش ما کجا؟ وقتی دنیا به تو روی آورد، قبل از آن که از دستت برود با آن به همه مردم بخشش کن. زیرا دنیا اگر به انسان روی آورد، بذل و بخشش آن را نابود نمی‌کند و اگر پشت کند بخل، آن را نگه نمی‌دارد.»

به هر کس به اندازه معرفتش باید احسان کرد

مردی بادیه‌نشین نزد امام حسین علیه السلام رفت و گفت: «ای پسر رسول خدا... دیه کامل انسانی بر گردنم است. اما من این اندازه پول ندارم که بتوانم با آن بدهی‌ام را تسویه کنم. از طرفی میان اهل بیت علیهم السلام نیز سخاوتمندتر از شما نیافتم.» امام حسین علیه السلام فرمودند: «از تو سه سؤال می‌پرسم. اگر بتوانی به هر کدام از سئوال‌ها پاسخ صحیح بدهی ثلث بدهی‌ات را می‌پردازم و اگر به هر سه سؤال جواب صحیح دادی، تمام بدهی‌ات را خودم پرداخت می‌کنم.»

مرد عرب گفت: پسر رسول خدا، شما که خاندان علم و معرفت هستید از من حقیر سؤال دارید؟ امام فرمودند: از جدم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» (نیکی به افراد باید به اندازه معرفت آن‌ها باشد).

حضرت پرسیدند: برترین کارها چیست؟

مرد گفت: ایمان به خدا.

حضرت پرسیدند: راه نجات از هلاکت چیست؟

مرد جواب داد: توکل و اعتماد به خداوند.

حال بگو زینت آدمی به چیست؟ مرد پاسخ داد: علمی که همراه بردباری باشد. امام فرمودند: اگر این را نداشت؟ مرد گفت: مالی که با مردانگی همراه باشد. امام فرمودند: اگر این را نیز نداشت؟ مرد جواب داد: فقری که با صبر توأم باشد. امام گفتند: اگر این را هم نداشت چه؟ مرد پاسخ داد: در این صورت زینت او در این است که صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.

اباعبدالله تبسمی کردند و یک کیسه هزار دیناری با انگشتی که نگین آن دویست درهم ارزش داشت به او دادند و فرمودند: با این دینارها قرض خود را ادا کن و با فروش این انگشت زنگی‌ات را اداره کن.

مرد عرب آن‌ها را گرفت و گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهی؟



معادن کرامات

عرب بادیه‌نشینی وارد مدینه شد و از مردم سراغ کریم‌ترین و بخشنده‌ترین مردم را گرفت.

مردم مدینه، حسین بن علی علیه السلام را به او معرفی کردند. حضرت در مسجد در حال نماز خواندن بودند که مرد عرب در مقابل ایشان ایستاد و اشعاری را در مدح ایشان و امیرمؤمنان سرود.

وقتی امام حسین علیه السلام نمازشان تمام شد، از غلام‌شان قنبر پرسیدند، آیا از مال حجاز چیزی باقیمانده است؟

قنبر عرض کرد: «آری، چهار هزار دینار باقی مانده است.»

امام حسین علیه السلام آن چهار هزار دینار را در عبای خود پیچیدند و به آن مرد دادند. وقتی مرد پول‌ها را از حضرت گرفت، به شدت گریست. حضرت فرمودند: «چرا گریه می‌کنی؟ آیا این مقدار پول حاجت تو را برآورده نمی‌کند؟» مرد گفت: «گریه‌ام برای این است، که چرا باید این دست‌های سخاوتمند و با برکت، روزی زیر خاک پنهان شوند؟!»